**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه بیست و نهم\_ 3 آذر 1399**

[ادامه تبیین کلام آقای سیستانی]

کلام در توضیح فرمایش آقای سیستانی بود، در این باب که ببینیم آیا انواع و اقسام حکومت داخل بحث تعارض هستند یا نه. از مجموع فرمایش ایشان از صفحۀ 30 که وارد بحث حکومت می شود، تا صفحۀ 43 که بحث ورود را مطرح می کند، مجموعا استفاده می­شود، که دو مورد از حکومت را باید از بحث خارج دانست و هیچ ارتباطی را بین این دو نوع با بحث تعارض برقرار نکرد، یکی در مثل حکومت ادلۀ حجیت امارات بود، بالنسبة به اصول عملیة بر مبنای تتمیم کشف، که ایشان این مورد را، از باب تعارض خارج می داند، چرا؟ چون وقتی با توجه به ادلۀ حجیت امارات، اماره تتمیم کشف شد، می شود علم و با وجود علم شکی نیست تا اصول جایی داشته باشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که یک حکومت دیگر هم داریم که آن هم در بحث از تعارض خارج است و آن حکومت علی نحو التوسعه است، اگر مولا فرمود اکرم کل عالم و بعد فرمود، العادل عالمً، با اینکه عادل واقعا عالم نیست، اما اکرام او لازم می­شود، این جا هم اساسا نمی­توان توهم کرد که حاکم و محکوم من قبیل المتعارضین باشند، و ذلک، لان الحاکم فی مقام جعل حکم آخر، مماثل للحکم المجعول، اگر گفت العادل عالم می خواهد بگوید همان حکمی را که برای عالمٌ بیان کردم که همان وجوب اکرام بود، مثل همان حکم را برای عادل هم قرار دادم، همچنان که اگر در دو جمله می­گفت، اکرم کل عالم، و در جملۀ دیگر می گفت اکرم کل عادل، هیچ تنافی، تعارضی، تخالفی بین این دو جمله نبود، الآن هم که می گوید اکرم العلماء بعد می گوید العادلُ عالمٌ این همان است پس هیچ تنافی در این دو مورد نیست. این دو مورد که از بحث خارج است.

[حکومت تضییقیه و تعارض]

اما آنچه جای بحث دارد، که آیا با تعارض ارتباطی دارد یا ندارد، حکومت تضییقیه است، در حکومت تضییقیه، اعتبار، اعتبار ادبی است، و قبلا هم گفته بودیم که مراد از اعتبار ادبی، استفاده کردن از عناصری ادبی، مثل کنایه و استعاره است.

[وجه افتراق و اشتراک حکومت تضییقیه با تخصیص]

حال باید دید حکومت تضییقیه علی نحو الاعتبار الادبی چیست، و امتیاز آن از تخصیص کدام است؟

حکومت تضییقیه فی ذاتها و حقیقتها اختلاف ماهوی با تخصیص ندارد، **لأنّ کلاً منهما یضیق دائرة الحکم**، چه به لسان حکومت تضیقیه، چه به لسان تخصیص، بالاخره دائره حکم، تضییق می­شود، اگر مولا گفت اکرم العلماء، بعد فرمود لا تکرم الفساق من العلماء، دائره حکم به وجوب اکرام، تضییق شد، این در تخصیص، و اگر بگوید اکرم العلماء بعد بفرماید الفاسق لیس بعالم، که لسان، لسان حکومت است، حکومتاً تضیقیه، این جا هم دائرۀ حکم تضییق می­شود.

پس چه در حکومت تضیقیه، چه در تخصیص، هر دو وجه اشتراکشان، تضییق دائره حکم است.

**و انّما الاختلاف بینهما فی اللسان و التعبیر، فلسان الحکومة لسان المسالمة و لسان التخصیص لسان المعارضة**.

چون در حکومت، نفی موضوع می­کند و در پی نفی حکم است، یعنی موضوع را بر می­دارد، تا حکم برداشته شود، این برداشت برای مخاطب اینجاد می­شود که انتفاع حکم در چنین جایی طبیعی است، قهری است،

**لان الحکم، ملازم لموضوعه**،

نمی شود موضوع برداشته شود، و حکم باشد، اما لسان تخصیص، لسان معارضة است،

**لأنّه یعبر عن نفی الحکم مع افتراض وجود الموضوع**،

در تخصیص می گوید با این که موضوع هست، حکم نیست، و لذا لسانش لسان معارضه است، با اکرم العلماء، می گوید عام ما، هر عالمی را اکرام کن، مخصص می گوید با این که آن فاسق عالم است، اکرام مکن، قبول می کند، عالم بودن او را، و نفی حکم وجوب اکرام می کند، در حالی که در حکومت می گوید الفاسق، لیس بعالم، علت این که وجوب اکرام نیست این است که ادعائا به اعتبار ادبی من او را فرض می کنم غیر عالم، پس اکرامش نکن.

فتحصل مما ذکرنا که بین تخصیص و حکومت وجه شباهتی است، و وجه افتراقی. اما وجه شباهت این که هر دو بالاخره نفی حکم می کنند و دائره حکم به وجوب اکرام را تضییق می­کنند، این وجه شباهت.

وجه اختلاف این دو در نحوۀ تعبیر از این مقصود است، در تخصیص فرض کرده است که فاسق با این که عالم است، اکرامش نکن، در حکومت اساسا عالم بودن او را به اعتبار ادبی منکر شده است، پس این که می­گویند در هر حکومتی ذاتی و لبش تخصیص نهفته است، از این جهت است که هر دو به دنبال تضییق دائره حکم هستند، و لو لسان حکومت، لسان مسالمه و لسان تخصیص، لسان معارضه باشد.

حال نتیجه­ایی که بعد از این مباحث مطرح می­کنم خواهیم گرفت این است که، هم چنان که تخصیص داخل بحث تعارض بود، حکومت تضییقیه هم که به تخصیص بر می گردد، همان حکم تخصیص را دارد، یعنی داخل بحث تعارض جای می گیرد.

این نیتجه ایی که خواهیم گرفت. اما پیش از این که به ان نتیجه برسیم، باید مطالبی را در مورد حکومت و تخصیص بیان کنیم، از این جا به بعد اگر گفته شد، حکومت، منظور فقط حکومت تضییقیه است و بس.

[داعی شارع در استفاده از لسان حکومت]

این جا مطلب مهم پاسخ به یک سوال است، چه داعی دارد مقنن که تعبیر تخصیص را که مرسوم و مشهور است، دائر و رایج است، رها می کند از الفاظی که شما آن را حکومت می­نامید استفاده می­کند؟ چه لزومی دارد، که صراحتا تخصیص را انتخاب نمی­کند؟ و نفی حکمش به لسان نفی موضوع می­شود نه مستقیم نفی حکم کند؟ چرا حکومت در تعبیر بیاید و تخصیص نیاید؟

[داعی اول]

از بیان این بزرگوار به تعبیر بنده سه جواب و سه وجه برای این تغییر در تعبیر استفاده می شود[[1]](#footnote-1)، می فرماید یکی ازعواملی که باعث می شود تعبیر صریح را به کار نبرد، از تعبیر ادبی، اعتبار ادبی و کنایی استفاده کند، این که چه بسا،

**ربما کان استخدام التعبیر الصریح، یصطدم مع الاحاسیس و المرتکزاة النفسانیة و الذهنیه للمخاطلب**،

در حالی که اقتضای بلاغت این است، که رعایت حال مخاطب را بکند.

منظور این است که چه بسا اگر بگوید با این که زید عالم است اما او را اکرام مکن، این با آن مفروضات آقای مخاطب، با مرتزکات نفسانی و ذهنیه او که چرا با این که عالم است، اکرامش نکنم، مخالف باشد، او نتواند به درستی حقیقت را بفهمد، در حالی که اگر گفت، الفاسق، لیس بعالم، مخاطب با بهره گرفتن متکلم ازاین اعتبار کنایی و ادبی بهتر به حقیقت مساله پی می­برد. با احساسات او، با مرتکزات او، قابل قبول­تر است. می­گوید این را که گفت اکرام نکن،از این جهت گفته است که اساسا او را عالم نمی­داند.

با اعمال این بلاغت ادبی، رعایت مرتکزات نفسیه و ذهنیه مخاطب هم شده است؛ لذا لسان را عوض می­کند، به جای لسان صریح قانونی، به نام لا تکرم الفساق من العلماء از لسان کنایی ادبی استفاده می­کند، می­گوید الفاسق لیس بعالم، این وجه اول.

[داعی دوم]

وجه دوم این که:

**فقد یقتضی الحال، أن یستخدم الکنایة فی التعبیر عن مقصوده فینفی الملزوم و مقصوده نفی اللازم کما فی الحکومة،**

مقنن، شارع مقدس یک کسی نیست که فقط بخواهد قواعد و قوانین خشک و بی روح را بیان کند.

معمولا در متن قانون از الفاظ کنایی استفاده نمی شود، شما الان نگاه کنید، قوانین موضوعه بشری را در انها الفاظ کنایی کمتر مشاهده می کنید، کنایه و استعاره مخصوص متون ادبی است نه متون حقوقی و قانون امّا چون آن مقصد و مقصود شارع بیان یک قانون صرفا لازم الاجزا نیست، بلکه می­خواهد این قانون زیبا برای مخاطب ترسیم شود، چه بسا لازم باشد که استفاده از تعبیرات کنایی بکند، بگوید الفاسق لیس بعالم، تا زیباتر مقصد و مقصود بیان بشود، در عین حال، گاهی مقتضای حال این است که صریح حرف خودش را بزند، شارع حکیم، آن جا که مقتضای بلاغت صراحت است، صراحت را آورده است، آنجا که مقتضای بلاغت کنایت است کنایه را اورده است، آنجا که می­بیند باید به لسان تخصیص، صریح مقصد و مقصود را بیان کند، صریح می­گوید، آن جا که می­بیند که زیبا­تر آن است که الفاظ ادبی و به نحو اعتبار ادبی و نه اعتبار قانونی حرف خودش را بیان کند از این راه استفاده می­کند.

آن­چه که گفتم توضیح این جمله ایشان بود:

**فقد یقتضی الحال، أن یستخدم الکنایة فی التعبیر عن مقصوده فینفی الملزوم و مقصوده نفی اللازم کما فی الحکومة**

صراحتا ملزوم را نفی می کند اما مقصودش نفی لازم است.

**کما فی الحکومة و قد یقتضی الحال ان یستخدم التعبیر الصریح عن مقصوده**،

گاهی اقتضای حال این است که تعبیر صریح را به کار ببرد

**فینفی اللازم بالصراحة لا تنفق الفساق من العلماء کما فی التخصیص**،

پس اگر مولا جایی فرمود، اکرم کل عالم و اراده کرد که این حکم به وجوب اکرام را از عالم فاسق بر دارد، اگر صریح بخواهد بگوید می گوید لا تکرم العالم الفاسق، ولی چه بسا جایی این با ارتکاز ذهنی مردم، نسبت به احترام علم و علماء منافات داشته باشد، بگویند اکرام به جهت علم چه ربطی به فسق او دارد، او فاسق است من حیثیة الفسق، اکرامش نمی کنم من حیثیة علمه اکرامش می کنم، نپذیرد لا تکرم العالم الفاسق را. اگر یک قانون گذار معمولی بود، همین جا بسنده می­کرد و با ادبیات و بلاغت کاری نداتش اما این حکیم می آید ملاحظه این مرتکزات شعوریه را می کند و یک اسلوبی را انتخاب می کند که ما از ان اسلوب به اسلوب مسالمت در تعبیر، اسلوبی که لسان مسالمت دارد نه معارضه از ان بهره می گیرد، و این همان طریق حکومت است، می گوید الفاسق لیس بعالم. این جا به مقصد خودش رسیده است، هدف خودش را بیان کرده است، اما در عین حال با آن مرتکزات مردم نیز به مخالفت بر نخواسته است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک: صفحۀ 37 تقریرات. [↑](#footnote-ref-1)